

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عجب مثل اینکه ما امروز این جلد کتاب را اشتباه آوردیم. بله این جلد ۲۲ را باید می آوردیم، اشتباهها ۲۳ را آوردیم.

حالا کسی نیست که اینجا کتاب اقلا وسایل باشد، حالا وسایل را بخوانیم. این به نظرم بالا جلد همان ۱۲ وسایل را بیاورید.

البته امروز که گنج بودم اما دیگر اینقدر تا این قدر گنج باشم. اجمالا گنج بودم اما نه تا این قدر.

نه الان بیاورند وسایل را هست بالا یک دوره وسایل جلد ۱۲ را بیاورند.

یا از همین دستگاه کامپیوتر بدهید حالا ما بخوانیم حالا چون این موبایل من که ندارد این جور چیزها را. این باب ۵۱ وسایل را ابواب

ما یکتسب،

س: می خواهید تعطیل کنید

ج: نه می خوانیم. به احترام ام البنین گفتیم دیروز که تعطیل کنیم. مثل اینکه خواستیم بخوانیم دارد تعطیل می شود.

علی ای حال مجموعه روایاتی است که مرحوم صاحب وسائل در باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب و ۵۲ در دو باب آوردند. و دلالت

می کند بر حلیت همین مسئله زکات و خراج و مقاسمه که شیعه می توانستند در آنها تصرف بکنند. البته این مطلب در مقابل آن روایاتی بود

که اموالی که حرام است، به هر حال انسان حق تصرف در آنها ندارد و چطور می شود که مثلاً ائمه علیهم السلام با اینکه این موارد بوده و

اینها مثلاً می گفتند ظلم کردند، ائمه علیهم السلام اجازه دادند؟

حالا اول روایاتش را بخوانیم تا بعد ببینیم به کجا می رسیم.

باب ۵۲ و من ۵۱ و ۵۲ گفتیم. ۵۳. یک روایتش را دیروز خواندیم که حدیث شماره ۳ بود. عنه عن ابن ابی عمیر اشتری الطعام

فیجیئنی من یتظلم و یقول ظلمنی فقال اشتره؛ البته اینجا چون یک چیز غریبی که در اینجا هست، خیلی از روایات باب را منحصرأ شیخ

طوسی آورده است.

.....
حالا با اینکه مرحوم کلینی قدس الله سره بابتی قرار داده، باب الشراء الخيانة و السرقة، نمی دانیم چرا چی شده این هم دیگر نمی فهمیم چرا این کار شده که نه مرحوم کلینی اینها را آورده و نه مرحوم صدوق.

این را حالا آقایان پیدا بکنند، ببینند پیدا می شود یا نه؟

بعد فرمود و باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن ابن ابی عمیر مثله؛ در کتاب جامع لاحادیث این را از وسائل نقل کرده. معلوم می شود در تهذیب نیست. در این حاشیه هم ننوشته باز صفحه دیگرش کجاست. معلوم می شود در تهذیب مطبوع نیست، شاید در نسخه مرحوم صاحب وسائل بوده است. این روایت به سند محمد بن علی بن محبوب نیست.

و عادتاً هم محمد بن علی بن محبوب مستقیماً از ابن ابی عمیر نقل نمی کند. واسطه دارد.

به هر حال من دیروز عرض کردم که احتمالاً از کتاب نوادر المصنف است. حالا بحث سر این است که اصلاً در نسخه تهذیب هست

یا نه؟

س: استاد ظاهراً چون ضمیر به حدیث قبل بر می گردد، حدیث قبل حسین بن سعید است. قبلیش محمد بن علی بن محبوب است.

شاید اینجور اشتباه کرده است.

ج: شاید. نه ایشان دو تا سند نوشته، یکی حسین بن سعید یکی محمد بن علی بن محبوب.

در جامع الاحادیث سند دوم را از وسائل نقل کرده. سند اول از تهذیب، سند دوم از وسائل. هست این مطلب در وسائل ما تا حالا برخورد کردیم. مطلبی را از تهذیب نقل می کند یا اسمی را می آورد که در تهذیب مطبوع نیست. یا روایت کلاً نیست. در خود تهذیب هم هست. شاید تا آن جایی که من دیدم چهار پنج مورد در تهذیب موجود نیست، از محمد بن یعقوب نقل می کند که در کتاب کلینی الان نیست.

اینها بر می گردد عادتاً به اختلاف نسخه. این راجع به این

س: طبقه ابن ابی عمیر می خورد به نقل از ابن محبوب

ج: نه نمی خورد. غالباً مثلاً توسط کسی مثل احمد بن هلال اینها نقل می کند.

این راجع به حدیث سوم باب. حالا یکی یکی بخوانیم بقیه احادیث را.

.....

حدیث شماره یک را هم باز هم از منفردات شیخ طوسی. حالا منفرد بودن ایشان خیلی مهم نیست. آن که برای من سراپا تقصیر منشأ شبهه شده غالباً یک نوع ابهام در دلالت دارد. مشکل این است. یعنی مشکلش روشن نیست. مثلاً فیجئینی من یتظلم ویقول ظلمنی؛ ممکن است به خاطر این باشد که امام (ع) می فرمایند نه اینها ممکن است مثلاً از طرف خود دستگاه باشد به قول امروزی جاسوس باشد، می خواهد جلوی شما مظلوم نمایی بکند که شما بگویید نه این دستگاه ظالم است من از اینها نمی خرم. نمی دانیم واقعا اصلاً نکته روایت یا مخلوط بودن عباراتشان را که مشعر به مخلوط بودن است. بعضی هم مشعر به این است که نه، شما می توانید با دستگاه ظلمه معامله بکنید، ولو کسی گفته بشود در اموالشان حرام است. غیر از حرام نوعی، یک حرام نوعی است که اینها صلاحیت تصدی این مقام را ندارند. یک حرام شخصی است که می دانیم شخص معینی ظلم کرده است.

علی ای حال اگر ما باشیم و این، معنایش این است که اگر دستگاه ظلم کرده و حتی شخص می گوید به من ظلم کرده، شما می توانید آن مال را به عنوان مال حکومتی بگیرید. مانعی ندارد.

این حدیث اولی که سوم بود ما اول خواندیم.

حدیث شماره اول این باب ۵۲، باز محمد بن الحسن مرحوم شیخ طوسی باسناده عن الحسین بن سعید عرض کردم یکی از عجایب این است که این روایات همه انفرادات ایشان است. عن ابن ابی عمیر عن عبد الرحمن بن الحجاج و چون ما می دانیم ابتدائاً کتب حسین بن سعید در قم بوده، بعدها هم خود حسین بن سعید قم آمده است. اصلاً حسین بن سعید از اهواز منتقل شده به قم و در قم فوت می کند. وفات ایشان در قم است.

آن وقت با وجود این مطلب و مرحوم کلینی عادتاً به دو واسطه و بعضی جاها با یک واسطه آثار حسین را نقل می کند. و نداریم دیگر قرب اسناد در کلینی که با یک واسطه از حسین بن مسعود، از شخصی به نام ابو داود، نمی شناسیم این ابی داود هم کیست. خیلی هم بحث کردند آقایان رجالی ها، محصلی ندارد. البته ابو داود عن حسین بن سعید در یک محدوده ای همین کتاب طهارت است چند تا حدیث محدودی است. این طور نیست که در کل کتاب کافی جریان داشته باشد.

به هر حال نشناختیم دقیقاً که این ابی داود کیست که مرحوم کلینی توسط ایشان از مرحوم حسین بن سعید نقل می کند.

ببینید اینها نشان می دهد که حتماً یک مشکلی بوده است. حالا یا مشکل به خاطر مفهوم و دلالتش بوده، به خاطر مثلاً مصدرش بوده است. عن ابن ابی عمیر عن عبد الرحمن بن حجاج، چون این را بعد هم می خوانیم، اشاره می کنیم، مرحوم مقدس اردبیلی عرض کردم

دیروز، در عبد الرحمن بن حجاج تشکیک می‌کند. انصافا این نحوه تشکیک خوب نیست. تشکیک در عبد الرحمن بن حجاج به خاطر اینکه مرحوم کلینی، مرحوم نجاشی فرمودند رمی بالکیسانیه، این خیلی مال نیست. آن رمی خودش هم قبول نداشته و تصور اینکه کیسانی‌ها در این زمان، یعنی زمان موسی بن جعفر (ع) بودند اصلا برای ما روشن نیست. اصلا این چه می‌گفتند. حالا محمد بن حنفیه که فوت کرده.

تصادفا محمد بن حنفیه پسری به نام حسن دارد. حسن بن محمد. این همانی است که بخاری از او نقل می‌کند. این حدیث معروفی که اگر شنیدید در باب متعه، عن علی قال ان رسول الله (ص) حرم المتعه و لحوم حمر الالهیه؛ یا اول لحوم است بعد متعه. عام خیر. این را از همین حسن نقل می‌کند. از پدرش است یا از پدرش نیست نمی‌دانم. از امیر المومنین (ع) که جعل است، احادیث جعل است بلاشکال.

و غرضم این هست که این همزه وصل بین خاندان امیر المومنین (ع) با آن جماعت کذا.

علی ای حال کیف ما کان آن وقت بیایم بگوییم که عده‌ای به امامت ایشان قائل بودند تا زمان موسی بن جعفر (ع)، خیلی بعید است یعنی به ذهن خیلی مستبعد می‌آید.

مضافا عرض کردم مذاهبی از قبیل مثلاً کیسانیه، از قبیل ناووسیه، اصلا هیچی مفهوم نیست. حتی فحطیه. من هنوز فطحیه را نفهمیدم قائل به چه هستند. اصلا چه می‌گویند، حرف حسابشان چیست، روشن نیست، حدود مذهبی‌شان چیست. چه برسد به کیسانیه که اصل وجودش مشکوک است. احتمالا چون معروف بوده مثلاً گفتند که محمد حنفیه کارهای مختار را تصویب کرده به خلاف حضرت سجاد (ع)، مثلاً عده‌ای می‌خواستند که آن کشت و کشتار را در کوفه راه بیاندازند، می‌گفتند ما جزو اصحاب محمد حنفیه هستیم.

علی ای حال هیچی روشن نیست. این که مثلاً محمد حنفیه زنده است. در کوه‌های رضوی که در مدینه هست، نه نزدیک مدینه، با فاصله، این زنده هست و نمی‌دانم دو تا شیر مواظب او هستند و نمی‌دانم یک نهر غسل است و نهر شیر است و... به حرف‌های آدم متعارف نمی‌خورد. آدم عاقل کوه رضوی و اصلا کوه‌های اطراف مدینه شاید مشرف شده باشید، همان احوالش هم اصلا اینها بلند نیستند. اصلا کوه‌های بلندی نیستند. سیطره بر این کوه‌ها کاملاً راحت است. حالا بگوییم در این کوه، حالا مثلاً اگر کوه همین فرض کنید دماوند خودمان بود، معقول بود بگوییم بالایش کسی نمی‌رسد، اما کوه رضوی مثل تپه است، نسبت به ایران ما مثل تپه است. بگوییم ایشان در آنجا هست و شیری هست و نمی‌دانم دو تا شیر مواظب ایشان هستند و... فکر نمی‌کنم آدم عاقل این حرف‌ها را، یعنی عاقل متعارف نه

اینکه اصلا حرف‌های بی سر و تهی است. احتمال هم می‌دهم دشمنان به شیعه نسبت داده باشند، حرف بی ربطی است دیگر، پیدا کردن رضوی آسان است. کوه رضوی و ذی طوی هر دوش بسیار آسان است. مطلب بسیار بسیطی است. اطلاع به آنها بسیار بسیط است، احتیاج به این حرف‌ها ندارد.

س: سید حمیری ۱۸:۱۱ را نقل می‌کنند قبول ندارید؟

ج: بله، مشکل می‌دانم. تصورش هنوز برای من روشن نیست. ما خیلی دنبال تعبد نیستیم. همان تصور شعرهای سید حمیری رحمه الله تعالی علیه، سید بن اسماعیل، این اسمش سید هست، سید نیست. حمیر که اصلا سادات نیستند. سید حمیری، سید پسر اسماعیل، این که می‌گویند سید اسماعیل مراد این نیست که اسمش اسماعیل است، سید ابن اسماعیل است. سید اسماعیل حمیری رحمه الله این نقل شده ولکن فکر نمی‌کنم، شاید حالا، معنای محصلی داشته باشد.

ما احتمال می‌دهیم که اینها را یک مقداری دشمنان به شیعه نسبت می‌دادند؛ چون خیلی سعی می‌کردند بگویند اینها مردمان احمقی هستند، خرافی و سخافه و حرف‌های نامربوط می‌زنند و حرف‌های خل مدنگی می‌زنند.

علی ای حال تصور اینکه در رضوی چیزی باشد، چون عرض کردم کوه احد، اصلا مثلا کوه ابی قیس که الان نزدیک خود کعبه هست، چسبیده به هست به مسجد الحرام، این خیلی کوه بلندی نیست که حالا مثلا کوه‌های کذا، و بزرگ‌ترین کوه‌های حجاز عرض کردم طائف است. الانش هم هست.

س: این که در دعای ندبه آمده پس چه می‌شود؟

ج: شاید روی تصویری که مثلا آنها گفتند در رزوی یا ذی طوی. البته ذی طوی را که در شعر حمیری نیامده در سید. ذی طوی، طوی، این اصلا لفظش هم در حقیقت یمنی است. ذی به معنای سنگچین شده، طوی سنگچین، و بئر ذو حفرت و ذو طویت، چاهی که سنگبند به قول ایرانی‌ها. این حتما قسمتی از کوه را سنگچینی کردند حالا به آن ذی طوی می‌گفتند.

علی ای حال این ظاهرا چون بعد هم او غیرها او ذی طوی ام غیرها، شاید اشاره به این تصور باشد. عرض کردم اشاره به تصور لازم نیست که آن تصور واقعیت و صحیح باشد. علی ای حال فعلا که ما سرمان نمی‌شود که مذهبی به نام ناووسی یا مذهبی به نام کیسانی ما داشته باشیم.

یعنی بر فرض هم مذهبی باشد، مثلاً می گوید این امام است، دیگر بقیه اش به هیچی چه فقه دارد چه اصول، بعد از حالا جناب محمد حنفیه تا زمان عبد الرحمن بن حجاج که زمان موسی بن جعفر (ع) است. به نظرم عبد الرحمن بن حجاج ادراک حضرت رضا (ع) را هم کرده باشد. مثلاً تا سالهای ۱۹۰، اصلاً کیسانیه چه کاره بودند، چه بودند، خود ایشان چه کار بود، فقهشان چه بود، اصولشان چه بود، فکر نمی کنم، من که خیلی بعید می دانم.

قال قال لی ابو الحسن موسی علیه السلام؛ با آشنایی که ما اصولاً با تاریخ و با مخصوصاً سعی کردن به اینکه به شیعه بالخصوص خرافات و حرفهای نامربوط و دروغ و این ابن تیمیه و عده ای شان نقل می کنند که کذب در طوایف اسلام بیش از همه در رافضیه وجود دارد. بیش از همه این طوایف اسلام این رافضیه هستند که دروغ زیاد می گویند.

قال قال لی ابو الحسن موسی علیه السلام ما لک لا تدخل مع علی، این علی را هم الان نمی دانیم، احتمال دارد علی بن جعفر برادرشان باشد، احتمال دارد. اما الان نمی شناسیم، نمی توانیم بگوییم یک کس معینی، فی شراء الطعام، ظاهراً از اینکه شیخ طوسی آورده، مراد از طعام عرض کردم در مکه در زمان نزول آیات و بلکه بعد هم در مدینه طعام را اصطلاحاً به عنوان اسم جامد، برای به اصطلاح محصولات کشاورزی خشک به کار می بردند که خصلت بقاء دارد، مثل تمر. رطب البته ما هر دو را در فارسی خرما می گوئیم. اما می دانید رطب غیر از تمر است. تمر آن خشک شده است که می مانده تا یک سال، اما رطب ترش می شده است. حالا در فارسی انگور داریم با کشمش. به انگور طعام نمی گفتند، به کشمش طعام می گفتند. به جو و گندم، مثلاً فرض کنید به آن زمان ها که بود سیب و انار و این جور چیزها طعام نمی گفتند. یعنی کأنما طعام درش به عنوان اسم جامد مطرح بود که قابلیت بقاء و دوام داشته باشد. اگر قابلیت بقاء و دوام نداشت طعام نمی گفتند.

اما خوب دقت کنید می گوئیم به معنای اسم جامد، چون به معنای اشتقاقی، شامل ظاهرش این است که حتی آب خوردن نوشیدن هم می شده،

س: به گوشت هم اطلاق می شود دیگر؟

ج: نه

س: چرا گوشت را زمان سابق گوسفند را سرش را می بریدند گوشتش را داخل یک خمره ای می کردند، زمستان از آن استفاده می کردند.

ج: خب اینها در زمان آنجا نبوده، خمره و زمستان اینها در زمان

س: چرا دیگر اتفاقا این قدیم

ج: قرمه دیگر. قدیم‌ها من هم یادم می‌آید اما مال زمان نزول وحی نیست. همین زمان ما هم بود. ما هم در خانه درست می‌کردند قرمه.

قبول دارم قرمه

س: ماندگاری دارد دیگر

ج: ماندگاری‌اش را به نحو خشک کردن بود. تشریق بود.

س: آفتاب

ج: آفتاب می‌دادند. این تشریق این بود. آن وقت به آن قدید می‌گفتند. گوشت خشک شده را قدید می‌گفتند. قدید یعنی گوشت خشک

شده. بود قبول دارم ماندگاری اما این قرمه غیر از آن است. این که شما می‌فرمایید قرمه است، این بود، خب ما پنجاه سال قبل خودمان یادم می‌آید.

س: الان در آن زمان مثلا این گوشت‌هایی که در منا آن حیوانات را می‌بریدند

ج: همان تشریق می‌کردند. و لذا ایام تشریق هم به آن می‌گفتند. تکه تکه می‌کردند مقابل آفتاب می‌گذاشتند خشک بشود.

س: پس آن طعام صدق نمی‌کند؟

ج: عرض کردم اگر خشک شد چرا که بماند. آن که جنبه ماندگاری دارد.

مثلا در قرآن در قصه همین تالوت و داود و اینها دارد (و من لم یطعمه فانه منی) لم یطعمه یعنی آب نخورد. نوشیدن است مراد آنجا.

این را کرارا عرض کردم یک ماده در هیئت اشتقاقی‌اش ممکن است با هیئت دیگر معنایش عوض بشود. این را خوب دقت کنید. در لغت

عربی اصولا می‌دانید شما همیشه لغت می‌گویند دارای یک نقاط اسرارآمیزی است. یک نقطه غیبی دارد، یک نقطه لغت باید در آن نقطه

سری باشد که یا مثلا نوشته می‌شود تلفظ نمی‌شود یا جور دیگر. مثل خاهر، خواهر نوشته می‌شود. الی آخره

قال قال لی ابو الحسن علیه السلام ما لک لا تدخل مع علی فی شراء الطعام؛ ظاهرا مراد از طعام در اینجا ظاهرا و العلم عند الله آن

بوده که به عنوان زکات می‌گرفتند.

عرض کردم چون در آن زمان وسائل نگهداری نبود، زکات را پیغمبر اکرم (ص) از همین چهار محصول کشاورزی که قابلیت بقاء داشتند

س: عرض هم قابلیت بقاء داشت

ج: بله داشت، اما نگرفتند، در روایت دارد بعضی به امام صادق(ع) گفتند که عرض چون در مدینه نبود، برنج در مدینه نبود، حضرت فرمود نه برنج بود زمان حضرت.

در خود مدینه حتی زمان حضرت صادق(ع) برنج نبود. اصلاً آب نداشتند، آب از چاه می کشیدند. برنج هم در روایت دارد که حضرت فرمودند من یعنی کسی آمد از همسایه ها گفت این شیعیان شما از عراق برای شما برنج می آورند. کمی برنج احتیاج داریم. غرض این معلوم می شود که یک چیز تحفه ای بوده که از راه دور می آوردند. چون با آن آب به اصطلاح مدینه که قابلیت برنج نبود.

س: از هند می آوردند؟

ج: نه از کوفه آقا. الانش هم هست دیگر. همین شامیه نزدیک کوفه است، نزدیک نجف است، الانش هم برنج بسیار خوبی دارد شامیه. برنجش با برنج ایران فرق می کند. الان خود برنج شامیه خیلی معروف است. شامیه و آن دقاره مقاره چند تا جای دیگر هم هست اسم هایش در ذهنم دقیقاً نیست.

انی اظنک ضيقاً، من خیال می کنم تو در فشار هستی، چرا نمی روی بخری؟ احتمالاً یک نوع مثلاً مالک لا تدخل فی شراء الطعام، خریدن همین به اصطلاح موادی بوده که از زکات... عرض کردم مواد زکاتی متعارف آن زمان، جو و گندم بوده، و خرما خشک نه رطب و کشمش نه انگور. انگور جزوش نبوده است.

قال قلت نعم فان شئت وسعت عليه، ظاهراً این طور باشد. یا فان شئت وسعت عليك، شاید حالا به صیغه خطاب است نمی دانیم.

قال اشتریه، اگر شما اجازه بدهید شاید مراد این باشد. اگر اجازه بدهید من بروم وارد بشوم. حضرت فرمودند اشکال ندارد برو بخر.

علی ای حال می گویم این روایات چون یک مشکلی دارد که خیلی دقیقاً آن جو روایت برای ما روشن نیست. من هم خیلی اهل آن تعبد و محض و بگویم روایت هر چه بود، قبول، تعبد به اینکه کلام امام باشد، سندش هم اجمالاً بد نیست، مصدرش هم بد نیست، آیا جزو مصنوعات بوده یا نبوده؟ به هر حال ظاهرش این است که قمی ها قبول نکردند. یعنی مرحوم شیخ کلینی و شیخ صدوق این را قبول نکردند. حالا چرایش را هم نمی دانیم. و دقیقاً هم مفهوم روایت چیست، این هم روشن نیست.

این راهی که مرحوم آقای اردبیلی رفته که بیاید عبد الرحمن بن حجاج بگوید فیه کلام؛ آن راه درست نیست. نه، عبد الرحمن بن حجاج جزو اجلاست. بله در بعضی از روایاتش از حضرت موسی بن جعفر (ع) یک نوع حالت انفراد دیده می شود. که عرض کردم نمی خواهم فعلاً شرحش را بدهم.

حدیث شماره ۲: و عنه باز هم از کتاب حسین بن سعید، و باز هم انفراد مرحوم شیخ طوسی قدس الله سره. عن ابن ابی عمیر، سابقاً هم به یک مناسبتی جوایز السلطان این را خواندیم.

ابن ابی عمیر عن علی بن عطیه، علی بن عطیه دغشی ظاهراً ایشان ظاهراً ثقه باشد. اینها حالا عبارات اصحاب مختلف است. سه چهار تا، دو سه تا چهار تا برادر هستند. که حسن بن عطیه هست، علی بن عطیه، و گفته شده مالک هم دارند، برادری به نام مالک، مالک بن عطیه. البته مالک بن عطیه معروف که از ابو حمزه ثمالی نقل می کند، غیر از این است، شخص دیگری است. غیر از این عطیه ها است. آنها یکی دیگر هست اینها یکی دیگر

عن علی بن عطیه عن زرارہ، قال اشترى ضریس بن عبد الملک ظاهراً مراد زرارہ پسر بردارش است. ضریس بن عبد الملک، عبد الملک برادر زرارہ است. عبد الملک بن اعین، پسری به نام ضریس دارد. البته خبر در آن بحث هم شده اما آن روایتی که ضریس اسم شیطان هست و فلان این روشن نیست.

و اخوه، مرحوم زرارہ نقل می کند که دو تا پسر برادر ما از حبیره. ما حبیره و ابن حبیره داریم در تاریخ. حالا این کدام یکی است؟ چون می دانید فرض کنید حالا ما پیدا کردیم یک کسی اسمش حبیره بوده، معلوم نیست این همان باشد. ممکن است سالهایشان هم به هم نخورد. یک اسم چیزی هست، هم ابن حبیره داریم هم حبیره در تاریخ. و لکن اینها بیشتر قرنهای بعد هستند. به نظرم قرن سوم و چهارم هستند. بله، از وزرا هم هستند، یعنی از عمال سلطنتی هستند.

عرضاً، عَرْض، عَرْض، چند جور ضبط شده، برنج هستند.

بثلاث مائة الف، ظاهراً درهم باشد. ظاهراً هم اگر این طور باشد، مثلاً فرض کنید روی زمین بوده، چون عرض کردم کوفه به خاطر آبش برنج داشته. الان دقت کنید همین جا خیلی است مبلغ سیصد هزار درهم خیلی است، مبلغ سنگینی است انصافاً. احتمالاً از همین خراج بوده، ظاهراً این طور است. ظاهراً این است که از خراج باشد.

قال فقلت له ویلک او ویحک انظر الی خمس هذا المال فابعث به الیه، این را هم نمی دانیم این خمس، این چون در بحث جوایز گذشت. این خمس را روی چه جهت، چون تازه خریده، تازه رفته پول داده خریده. بنا نیست چیزی را که آدم بخرد همان وقت خمسش را بدهد. این که رفته حالا برنج را به سیصد هزار درهم خریده، ظاهراً که خراج است. یعنی شواهد حاکی است که در عراق بوده، در مدینه و مکه نبوده. و ظاهرش این است که ارض خراجی بوده. به همین مناسبت هم آوردند.

واحتمس الباقی؛ بقیه را نگه بدار. حالا چرا خمس را هم بفرستد، نفهمیدیم اصلاً این فتوای بله، زراره بوده که زراره به پسر برادرش گفته تو باید خمسش را بدهی؟! نمی دانم چه نکته ای داشته نمی دانم.

فابی علی، قال فادی المال، خمسش را نداد تمام مال را داد به بنی امیه.

و قدم هولاء، ظاهراً اد المال الی بنی امیه، چون دارد قدم هولاء، اینها آمدند. اینها یعنی بنی عباس. از این روایت مبارکه معلوم می شود بعد از سال ۱۳۲ است. ۱۳۲ بنی عباس آمدند. و معلوم می شود که: و ذهب امر بنی امیه؛ البته فاء دارد، جای فاء نیست و او باید باشد. فذهب امر بنی امیه قال فقلت ذلک لابی عبدالله علیه السلام؛ من به حضرت گفتم اقا چنین جریانی شد، پسر برادر من گفتم خمس را خدمتان بیاورد.

فقال مبادراً للجواب، حضرت به سرعت فرمودند: هو له، هو له، نمی خواهد خمسش را بیاورند. همه اش مال خودش. هو له.

فقلت له انه قد اداها؛ گفتم آقا داده بالاخره پول را رد کرده حالا شما می فرمایید هو له.

فعض علی اصبعه؛ دستشان را گاز گرفتند، انگشتشان را گاز گرفتند. که مثلاً بیخود این کار را کردند. چرا ندادند خودش تصرف کند.

عرض کردم این روایت از منفرات مرحوم شیخ طوسی است. باز هم دقیقاً حدود روایت برای ما روشن نیست. اصلاً چیست. احتمالاً

خراج باشد. احتمال قوی دارد خراج باشد. چون زمین عراق بوده و ارض عراق، ارض خراجی بوده، احتمالاً خراج باشد.

حدیث شماره ۳ را هم که خواندیم.

حدیث شماره ۴: و باسناده عن احمد بن محمد بن عیسی؛ مرحوم اشعری قمی، این هم از منفرات شیخ طوسی است. عجیب است

واقعاً خیلی عجیب است مصادراً، مصادراً خوبی هستند. کتاب احمد، کتاب حسین بن سعید، مع ذلک قمی ها نقل نکردند.

عن علی بن نعمان عن معاوية بن وهب، البته خب این می دانید همیشه این مشکل پیش می آید؛ چون خود مرحوم احمد اشعری از طرف حکومت ری اینها حاکم قم بودند. ممکن است خدای ناکرده مثلاً روایت را نقل کرده که تأیید حکومت باشد. آخر می دانید که دو خط می شود. یک خطی که می گوید باید با اینها مبارزه کرد، یک خطی که می گوید نه باید با اینها کنار آمد. این بیشتر آن خط کنار آمدن است. این خط احمد اشعری چون خودش حاکم بود اصلاً، والی بود از طرف...

عن علی بن نعمان عن معاوية بن وهب

س: از طرف ظلمه بود؟

ج: بله از طرف ری دیگر، حکومت ری

س: پس فاسق می شود

ج: نه خب دیگر چاره ای نبود. شهر که این طور نمی توانستند که مستقلاً کاری بکنند.

قال قلت لابی عبدالله اشتری من العامل الشیء؛ عامل عرض کردم مأمران مالیاتی هستند در اینجا. الان در لغت عربی چند بار عرض کردم عامل را کارگر معنا می کنند. اما اینجا مراد کارمند است، کارگر نیست. کارمند را الان عربها موظف تلفظ می کنند، یعنی به جای کارمند موظف می گویند. این عامل در اینجا کارگر نیست، این عامل در اینجا همان کارمند است. کارمند اداره مالیات.

و انا اعلم انه یظلم، فقال اشتری منه؛ البته دو تا، دو مضمون در اینجا آمده است. یکی اینکه ما اجمالاً می دانیم اینها ظالم هستند. این یک عنوان. یک عنوان اینکه نه یک بیچاره آمده می گوید از من گرفتند، ظلم به من کردند. آن روایتی که دیروز خواندیم مال آن بود، این مال این است. این و انا اعلم انه یظلم، لذا احتمال دارد که این مسئله اختلاط در آن باشد.

مرحوم مجلسی احتمال داده قاعده الزام باشد. الزموا بهما الزموا بهی انفسهم؛ یعنی سنی ها بالاخره این حکومتشان را قبول کردند، با اینها بودند. مالیاتشان را به اینها، خودشان اهل سنت. مالیاتشان را خراجشان را به اینجا دادند. خود مردم، مردم اهل سنت. شما هم می توانید اموال را بگیرید. حالا که اینها خودشان دادند، شما هم بگیرید. اگر هم ظلم کرده از خودشان بر خودشان است. خودشان این ظالم را آوردند، خودشان هم خاضع شدند، خودشان هم تسلیم شدند، خودشان این اموال را به این حکومت دادند. حالا که خودشان دادند، دقت

کردید؟ این به این معناست که شما می‌توانید بگیرید. بالاخره این به اختیار خودش، به طیب نفس خودش این مال را داده است. شما بروید اموال را از اینها بگیرید، اشکال ندارد.

اما در یک روایتش فیجیئنی من یتظلم و یقول ظلمنی، این روایت دیروز این بود. چون من سابقا عرض کردم ما در بحث ولایت یعنی بحث جائز، دو بحث داریم اصولا نه یک بحث. یک بحث این است که اصولا اینها چون جائزند کلیه اموالشان باطل است. اختصاص به یکی ندارد. یک بحث این است که نه اموالی را که روی اصول حکومت، روی اصول زکات گرفتند، درست هم گرفتند، اینها درست است، ولو ظالمند. آن جاهایی که باطلند حرام است. دقت می‌کنید؟ دو جور تصور می‌شود. یعنی به عبارت دیگر یک دفعه ما در مسائل جواز السلطان یا همین خراج و مقاسمه، بحثمان نوع کار ظلمه است که این کار حرام است. یک دفعه بحثمان شخص است. اصلا این مال را بعینه به زور گرفتند. مثلا این رفتند برنج را از زمین عراق گرفتند، به زور گرفتند.

اینجا و انا اعلم انه یظلم، از قبیل علم اجمالی است. نمی‌گوید این مال. فقال علیه السلام اشتری منه؛ علی ای حال من فکر می‌کنم احتمالا در خود قم شاید یک تردیدی راجع به این مطلب وجود داشته است. و الا نمی‌شود این همه روایت را شیخ طوسی بیاورد همه‌اش هم منفرد به خود ایشان. نه مرحوم کلینی... با اینکه عجیب این است که مرحوم کلینی هم دارد این باب را. خیلی عجیب است. اصلا بایی دارد. باب شراء الخیانة و السرقة. و همان روایتی را که دیروز خواندیم آورده است. چرا اینها را نیاورده، خیلی تعجب آور است.

علی ای حال اجمالا ما اول بحث اجمالی‌اش را بکنیم تا بعد برسیم تفصیلی‌اش. اجمالی ظاهرا شیعه اجتناب نمی‌کرده، ظاهرش این طور است.

خرمایی که در بازار بوده، کشمش که در بازار بوده، گندمی که در بازار بوده، یک مقداری را دولت می‌آورده می‌فروخته، مال زکات را دیگر، نگه که نمی‌داشتند. ظاهر شواهد تاریخی نداریم؛ چون اگر این بود قطعا روشن می‌شد. یعنی هیچ در آن بحثی نیست. لو کان لبان. این قطعا از قبیل این نیست که عدم به اصطلاح علم مساوی با عدم نیست. نه انصافا لو کان لبان. انصافش این طور است.

و حتی بلکه اگر دقت کنیم، حالا گاهگاهی بعضی از این قسمت‌ها حالا شیعه هم در اقلیت بودند. گاهی خوارج می‌آمدند به زور خراج می‌گرفتند، به زور می‌آمدند مالیات زکات می‌گرفتند. حتی حضرت فرمودند که از مال خوارج نگیرید. نمی‌دانم حالا این شاید نظر مبارک حضرت این بوده که همان که ظاهر جامعه اسلامی است فعلا قبولش بکنیم تا قیام دولت حقه.

حدیث شماره ۵: محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا، این همان بایی است که عرض کردم.

عن سهل بن زیاد و احمد بن محمد، عرض کردم ما با اینکه مرحوم کلینی خیلی فوق العاده است، هنوز هم نفهمیدیم علتش را. چون مرحوم کلینی عده‌ای که از احمد دارد، عده مخصوص هستند. شاید یکی مشترک باشد با عده سهل. و عده برقی. سه تا عده ایشان به طور طبیعی دارند. افرادشان فرق می‌کنند. آن وقت مثلا دارد در کافی غیر از اینجا هم دارد. می‌گوید عده من اصحابنا عن سهل و احمد جمیعا. این ظاهرا فقط در لفظ عده با هم شریکند. این عده من اصحابنا سهل غیر از عده من اصحابنا عن احمد است.

فقط عنوان انتزاعی دارد. عده من اصحابنا. علی ای حال به هر حال مگر بگوییم

س: ۳۱:۵۷

ج: بله، مگر بگوییم متعارف بوده و الا از نظر فنی مشکل دارد انصافا.

س: اصحاب که می‌گویند یک اشکالی به...

ج: نه عده‌اش معین هستند خب ذکر شدند. مثلا علی بن ابراهیم در عده احمد هست. علی بن ابراهیم در عده سهل نیست. محمد بن یحیی هست در عده سهل نیست.

این هست مثل این در کتاب کافی هست. یا باید بگوییم متعارف بوده آن زمان. و الا از نظر فنی انصافا اگر ما باشیم و الان، دقت فرمودید چرا؟ چون این عده غیر از آن عده هستند. اینها اصلا افراد دیگری هستند، آنها افراد دیگری هستند.

س: مشترک معنوی باشد اشکالی دارد؟

ج: انتزاعی، معنوی نه. انتزاعی باشد. چون مشترک معنوی مثل انسان یا عالم که برای افراد مختلف صدق می‌کند. انتزاعی خود، مثل عنوان احدهما، ظاهرش عنوان احدهما است. یک عنوان انتزاعی است، عنوان واقعی نیست. من نمی‌فهمم حالا که به هر حال چند دفعه هم این را گفتیم با جلالت شأن مرحوم کلینی قدس الله سره این مطلب هنوز برای ما روشن نیست.

س: اگر می‌خواست مجزا بگوید استاد باید چه می‌گفت؟

ج: باید می‌گفت عده من اصحابنا عن سهل و عده عن احمد.

س: و عده اخری عن احمد؟

ج: بله، عده دیگری هستند خب قاعدتا.

عنوان انتزاعی که ارزش ندارد. این عده عنوان انتزاعی است. مشترک معنوی هم نیست. نمی دانم دقت می کنید چه می خواهیم بگویم؟

اصلا عنوان انتزاعی است. یک عنوانی است مثل احدهما؛ چون می دانید احدهما در خارج وجود ندارد. یک چیزی است که ما درست

می کنیم.

س: اشکال شما وقتی است که رجالی کار می کند، به قول شما اگر فهرستی کار کند یعنی اشاره به اینکه همه شان یک جور نسخه را نقل

کردند خب دیگر

ج: آن که بیشتر می شود اشکال دیگر؛ چون می خواهد بگوید در نسخی که شاگردان سهل نقل کردند و در نسخی که شاگردهای احمد.

خب این دو تا نسخه است.

جمیعا عن ابن محبوب، عرض کردم حالا احتمالا، احتمالا نظر مرحوم کلینی به این بوده که مثلا در چند تا کتاب، مثلا عده احمد به

نظرم چهار تا یا پنج تا هستند. عده سهل چهار تا هستند. مجموع اینها را با مجموع آنها جمع کند، ۹ نفر می شوند یا ۸ نفر می شوند. این

۸ نفر از دو نفر، احمد و سهل، همه با هم از کتاب حسن بن محبوب. شاید نظر کلینی این جوری بوده است.

در ۹ نسخه از کتاب حسن بن محبوب این وجود داشته است.

س: کتاب به دستش رسیده؟

ج: قطعاً. کتاب حسن بن محبوب است بلا اشکال.

کتاب حسن بن محبوب و خوب هم هست. یعنی نسخه احمد همه نسخش خوب است. نسخه سهل مشکل دارد. نسخه احمد مشکل

ندارد. بعد هم مرحوم شیخ طوسی و رواه الشیخ باسناده عن حسن بن محبوب. واضح است اصلا کسی که آشنایی داشته باشد، واضح

است که از کتاب ابن محبوب است.

عن هشام بن سالم عن ابی عبیده عن ابی جعفر علیه السلام؛ این روایت سندش معتبر است. صحیح است به اصطلاح.

سأله عن الرجل منا يشتري من السلطان من ابل الصدقة و غنم الصدقة، و هو يعلم، انهم يأخذون منهم اكثر من الحق الذي يجب

عليهم؛ می داند که اینها بیشتر می گیرند، از آن حق خودشان بیشتر می گیرند. آیا می تواند بخرد یا نه؟ فقال، قال فقال مل ابل الا مثل حنطة و

الشعیر و غیره، فرق نمی کند، امام (ع) می فرماید مگر گندم نمی خرید؟ خب شتر هم مثل گندم. چه فرقی می کند؟ مگر طعام نمی خرید از به اصطلاح عمال دولتی، این هم مثل آنها.

لا بأس به؛ البته ظاهراً این طور باید باشد. و هو يعلم یشتري من السلطان من ابل الصدقه و غنم الصدقه و هو يعلم؛ یعنی یشتري غیر از آن مالکی که صدقه داده، زکات داده است. چون در روایت ما آمده که نخر اگر چیزی را به عنوان صدقه دادی، خودت نخر. روشن شد؟ شاید هم این روایت را آقایان به این معنا گرفتند. علی ای حال چون آنجا روایت داریم، جمعش این است. من می روم از این شتری که به عنوان زکات گرفتند، نه شتر خود من، شتر دیگران، به عنوان زکات گرفتند، می روم می خرم. قال و مل ابل الا مثل الحنطة و الشعیر و غیر ذلک لا بأس به حتی تعرف الحرام بعینه؛ عرض کردم مرحوم صاحب وسائل هم آن روایات اصالة الحل را در همین باب آورده، در همین باب ابواب ما یکتسب، این هم شاهد گرفته، یعنی اینها هم شاهد بر همین مطلب هستند.

و عرض کردم آن نکته ای که در این روایت هست احتمالاً نکته اش مخلوط بودن است. یعنی تا روشن نشود، بینید همین وسائل که الان دست من هست، همین جلد همین ابواب ما یکتسب باب ۴، باب ۴، دارد کل شی فیهِ حلال فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه؛ دقت کردید؟ این روایت را در همین مناسبت آورده است. امام هم اینجا می فرمایند لا بأس به حتی تعرف الحرام بعینه، ما در بحث جوایز السلطان این توضیح را دادیم، ظاهراً هم فقهای ما، هم بعضی از روایات در مسئله جوایز السلطان خوب دقت کنید، و شراء غلات و اینها، مراعات قصه نوعی را نکردند، مراعات قصه شخصی کردند.

چون اگر مراعات قصه نوعی بشود خب کلاً اموال آنها حرام است. اگر بگویید چون اینها ظالمند و اصلاً کلاً، و این همان راهی بود که عرض کردم کسانی که مخصوصاً تکفیری بودند به اصطلاح آن زمان خوارج، اینها کلیه اصلاً خود سلطان کافر را می دانستند، امیر المومنین را کافر می دانستند، اموالش را باطل می دانستند.

بلکه بالاتر عرض کردم خوارج چون یک مسئله کلامی داشتند که انسان یا مسلمان است یا کافر. در بعضی از عبارات دارند منزله بین المنزلتين. منزله بین المنزلتين عادتاً در جبر است عادتاً. لکن در اینجا هم ذکر شده است. قائل به منزله بین المنزلتين نبودند. فاسق، که نه کافر باشد نه مسلمان باشد، فاسق باشد به اصطلاح. اینها قائل نبودند به این منزله. می گفتند افراد یا مسلمان هستند یا کافر. خود خلیفه و تشکیلاتش کلاً کافر هستند. مردم هم کلاً کافر هستند. جامعه اسلامی به خاطر اینکه ترک امر به معروف و نهی از منکر کردند. ترک کبیره پیش آنها مساوی با کفر است.

این اصطلاح تکفیری در اصطلاح اسلامی این است. که تمام مسلمان‌ها نه اینکه شیعه را، تمام مسلمان‌ها را هر کسی غیر از خودشان. همان گاهی گفتم آن روز که گاهی در بیابان دارد که سه نفر به هم رسیدند، با یکی بیعت کردند به عنوان امیر المومنین. همان سه نفر مسلمان، بعد کل جامعه اسلامی کافر من الباب الی المحراب. دیگر استثناء هم نخواست بحث استثناء و اینها هم نیست. اینکه بیاید سوال بکند... بله در کفر بچه اشکال داشتند. مثلاً بچه دو ساله، یک ساله، یک عده ای می گفتند آن هم کافر است باید کشته بشود، یک عده دیگر می گفتند نه بچه هنوز به کفر و ایمان نرسیده است. و الا عده ای شان همان بچه در شکم مادر هم می کشند چه برسد به دنیا آمده باشد. آن هم کافر می دانستند. علی ای حال کیف ما کان آن وقت یک نکته این است.

یک نکته این است که امام (ع) می فرماید اگر می دانی رفتی اینجا این شترها را از این آقا با ظلم گرفته حرام است اینجا نمی شود. اما اگر آن چه که مربوط به دولت و برنامه دولت و تشکیلات است، آنجا اشکال ندارد.

حتی تعرف الحرام بعینه؛ دقت کردید؟ و لذا آمدند حمل کردند این قضایا را بر صورت اختلاط یا بر این صورت. شما می دانید مثلاً در شهر قم من باب مثال، مثلاً دویست تا قصاب هست، ده تا از این قصاب‌ها مثلاً توش گوسفند میته آوردند، من باب مثال. می گویند اشکال ندارد، اختلاط یعنی این. شما می توانید اعتماد به بازار بکنید و گوسفند بخرید. اشکال ندارد. امام (ع) می خواهند بفرمایند شما می دانید که این مال ظلم، مانعی ندارد که الان با همان قاعده ید و با قاعده الزام به قول آن آقا، چون قاعده الزام پیش ما ثابت نیست. با قاعده الزام به یک معنای دیگری از قاعده الزام، آن معنای متعارف قاعده الزام که اگر کاری را آنها ملتزم شدند، شما هم... مثلاً اینها ملتزم شدند که ما زکاتمان را به این سلطان دادیم. چون خودش داده، دقت کنید، خودش مسلط کرده داده، ولو سلطان ظالم است، چون خودش داده و به عنوان وظیفه دینی داده، خودش به این عنوان زکات داده، چون خودش داده شما به این ظاهر می توانید اعتماد بکنید و بگیرید. این قاعده الزام به این معنا. بگویید در حقیقت مراد از قاعده الزام این است. اگر خودش به دست خودش حالا اشتباه کرده در توهم بوده، نه اینکه درست داده، کار غلطی کرده که این کار را، این استحقاق ندارد، این امام نیست، این خلیفه نیست، این امیر المومنین نیست، لکن خودش داده دیگر، خود اهل سنت روی تفکرات خودشان، روی تفکرات فقهایشان دادند. گفتند آقا این زکات را بدهد به این سلطان، ولو جائز باشد ولو کذا باشد، ولو عبدا حبشیا، ولو اینکه فاسق و فاجر و الی آخره... برای حفظ مثلاً نظام جامعه اسلامی خصوصاً آن روایتی هم هست حالا بعد در همین باب می آید، ان الله لا یزال یؤید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم یا برجل الکافر هم دارد. این حدیث جزو احادیث معروف اهل سنت در بخاری و غیر بخاری هست. البته نه با اقوام لا خلاق، با متن دیگر.

در کتابهای ما هم تا آن جایی که من پیدا کردم فقط در کشی آمده، سندش هم معتبر است. در ما ان الله یؤید، لا یزال ندارد اما در کتاب بخاری لا یزال دارد. یوید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم؛ اینها می خواستند بگویند که این معنایش این است که همین حکومت فاسد را می شود قبول کرد. دقت کردید؟ همین حکومت فاسد بماند، همین حکومتی است که مردم اموالش را دادند، خوب نکته فنی روشن شد؟ این قاعده الزام، غیر از قاعده الزام...

خب مردم خودشان دادند این اموالی که الان مثلا در روایت ایشان ابل الصدقه؛ این ابل الصدقه را که نرفته به زور بگیرد، اینها گفتند سلطان است، حاکم است فلان است، زیادی هم از من گرفته، اما خب عرض کردم به شما مثل احمد بن حنبل سر قصه خلق قرآن می بردنش دستگاه خلیفه روزی ۱۲۰ تا شلاق به او می زدند، یعنی چوب خشبه، یا شلاق حالا اصطلاحش یادم رفته.

خب ۱۲۰ تا از آن حد شرعی هم بیشتر است دیگر. از ۱۰۰ تا که بیشترین حد شرعی ما صد تا است بیشتر است. می آمد خانه می فرستادند ظاهرا دیگر تشکیلات می فرستادند می گفتند آقا این دستگاه خلافت مثلا شما که یک فقیه بزرگ چنین چنان، اذیت کرده، این دیگر مشروعیت ندارد. احمد می گفت نه آقا اینها مشروعیت دارند. هر چه ما را زدند، زدند، وضع جامعه را به هم نزنید. سلطان، ببینید با تمام آن کتک خوردن و اعتقاد اینکه این راهی که اینها رفتند باطل است و بدعت است، مع ذلک تسلیم نظام بوده است. دقت کردید؟

پس یک معنای قاعده الزام این است. بگوییم این افراد خودشان آن نظام را قبول داشتند. فقهایشان می گفتند حق است، علمایشان اینهایی که بودند سر کار، مثلا محدثین، روات، علما، اصولیین الی آخره... همه اینها را قبول می کردند، این بیچاره ها هم می دادند. حالا که خودش داده به دست خودش، شما می توانید بگیرید ولو آن ظالم باشد. بله، مگر جایی که ظلم بعینه باشد. یک جایی که ما می دانیم این آقا مثلا اصلا شتر در حد نصاب نداشته، می شناسیم رفتند به زور از او شتر گرفتند که بعینه غصب باشد، آن نه.

لا بأس به حتی تعرف الحرام بعینه، قیل له فما تری، عرض کردم بعضی تری، ما متعارف تری می خوانیم. دیدم در این مصادر اهل سنت که جدید چاپ می کنند تری نوشتند. همین درست است. این به خاطر این است که فعلی که به خدا منسوب است به صیغه مجهول می آورند. فما تری؛ نمی خواستند بگویند این رأی خودت است. خوب دقت بکنید. اگر ما تری می خواندند یعنی رأی خودت است. این رؤیت خودت است. این بینش خودت است. اما ما تری می گفتند یعنی ما یریک الله، آن که خدا به تو نشان می دهد. این برای اینکه برای این رأی احترام قائل بشوند. یک چیز به اصطلاح ما ذوقی و من درآوردی نیست. این آن عنایت الهی، آنچه که تو به بینش الهی می بینی.

.....
فی مصدق یجیئنا یک کسی که ما مأمور مالیاتی است، فیأخذ منا صدقات اغنامنا؛ می گیرد، فنقول بعناها، این در روایت ما دارد که نفروشد، حالا مگر اینکه آنها چون ظالم بودند.

فیبیعناها، به ما می فروشد. فما تقول، اینجا که خب به صیغه به خطاب به اصطلاح به معلوم است دیگر اینجا احتمالا مجهول نیست.

فما تقول فی شرائها منه، می شود ازش خرید یا نه؟

فقال علیه السلام ان کان قد اخذها و عزلها فلا بأس؛ اگر جدا کرده، چون تا جدا نکرده، به حق نبوده، این ملک نمی شود. اما اگر جدا کرد، به خاطر همان نظام، این ملکش می شود آن وقت فلا بأس. البته احتمالا چون دارد قیل قیل، احتمالا راوی از اهل سنت باشد. یک کمی لسان تقیه دارد، بعدش هم این فرض در کتب اهل سنت، یعنی در کتب اهل سنت این بحث و بحث آینده هست که الان می خوانیم. وقت گذشت معذرت می خواهم

فما تری فی الحنطة و الشعیر یجیئنا القاسم؛ قاسم آن کسی است که می آید تقسیم بندی می کند. یعنی مأمور مالیاتی، آن وقت این جور می گفتند، مثلا این مقدار گندم مال شما، این مقدار گندم مال من. مخصوصا وقتی که زمین بود. مثلا می گفت این مقدار گندم این قدر می شود، این مقدار این طور می شود.

فیقسم لنا حظنا، حد ما را می دهد. و يأخذ حظه فیعزله، اینجا می گرفته، آن زمین نبوده است.

بکیل فما تری فی شراء ذلک الطعام، این چون در روایات بود که اگر طعامی داده شد به کیل، روایت اهل سنت، خریده نشود مگر به کیل جدید. این ناظر به آن فرع است.

فقال ان کان قبضه بکیل و انتم حضور ذلک، ظاهرا حضور ذلک باید بخوانیم، حاضر هستید، فلا بأس بالشرائه منه، ما دیگر کیل جدید نمی خواهیم. این خلاف آن چه که مشهور بین اهل سنت است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین